

حکم اقرار مریض از دیدگاه مذاهب خمس

حسین ابوئی مهریزی

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

چکیده:

اهمیت و ارزش اثباتی اقرار به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی، بر کسی پوشیده نیست. اقرار شخص عاقل به زیان خویش به دلیل عقل و شرع نافذ است و اقرارکننده به مفاد اقرار خود ملزم می‌شود. در مورد نفوذ اقرار شخص سالم هیچ‌گونه نزاعی بین فقها و حقوقدانان وجود ندارد ولی در مورد اقرار مریض در مرض موت اختلاف شده و بین مذاهب اسلامی اقوال مختلفی وجود دارد.

این مقاله نظر به اهمیت موضوع، ضمن بیان معنای اصطلاحی مریض و منشأ نزاع در حکم اقرار مریض به بیان اقوال مختلف پرداخته و نظرات هر یک از مذاهب اسلامی را با ذکر دلائل عقلی و نقلی مورد بررسی قرار داده و در پایان به نتیجه‌گیری پرداخته است. **کلید واژه‌ها:** اقرار، مُقِر، مُقَرَّر، مُقَرَّرْبه، مرض موت، متهم، مورث، وارث، استیفا.

مقدمه

یکی از مهمترین دلایل اثبات حق و دعوی که در تمام نظامهای حقوقی جهان بدان استناد می‌شود اقرار است.

اقرار در لغت به معنی اعتراف (راغب اصفهانی، ۳۹۷-۳۹۸؛ الطریحی، ۳/۴۵۶)، و در اصطلاح فقهی و حقوقی عبارت است از اینکه کسی از وجود حقی به زیان خویش خبر دهد، چنانکه در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی ایران آمده است: «اقرار عبارتست از اخبار

به حقی برای غیر بر ضرر خود».

اصل اولیه، لزوم اقرار است اعم از اینکه اقرار کننده عاقل باشد یا فاسق (القرافی، ۳۸/۲). در ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی آمده است: «هر کس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود». و حدیث نبوی مشهور «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (الحرالعالمی، ۱۱۰/۱۶) نیز دال بر نفوذ و الزام آوری اقرار شخص عاقل علیه خود می باشد.

مهمترین دلیل حجیت اقرار، سیره عقلاست و آیات و روایات دال بر حجیت اقرار، امضای شارع نسبت به این سیره محسوب می شود. قانون مدنی ایران در بحث ادله اثبات دعوی، از اقرار به عنوان اولین دلیل نام برده و در ماده ۱۲۵۸ چنین مقرر کرده: «دلایل اثبات دعوی از اقرار ذیل است:

۱- اقرار ۲- اسناد کتبی ۳- شهادت ۴- امارات ۵- قسم». در ماده ۳۶۵ قانون آئین دادرسی مدنی آمده است که: «هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل حقانیت طرف است، خواستن دلیل دیگر برای ثبوت آن حق لازم نیست». این بدان معنی است که اقرار کامل ترین دلیل اثبات حق است.

در کتابهای فقهی و حقوقی، نظر به اصل عدم تهمت و ترجیح جانب صدق بر کذب، از اقرار به عنوان «سید الادله» و «أقوی الحجج»: نام برده شده است (مغنیه، فقه الامام، ۸۸/۶؛ عظیمی، ۷۹). چون شخص عاقل جز برای بیان واقع و براءت ذمه خود اقدام به اقرار نمی کند.

اقرار دارای چهار رکن است: ۱- مقرر (کسی که به وجود حقی علیه خود خبر می دهد)؛ ۲- مقرر له (کسی که به نفع او اقرار می شود)؛ ۳- مقرر به (حقی که از آن خبر داده می شود)؛ ۴- صیغه اقرار (لفظ یا غیر آن از نوشته و اشاره که به وسیله آن شخص از حقی که دیگری بر عهده او دارد خبر می دهد). برای اینکه اقرار صحیح باشد، باید هر یک از این ارکان، واجد شرایط خاص خود باشند.

موضوع این مقاله بررسی حکم فقهی اقرار در مرض موت از دیدگاه مذاهب خمس است.

مفهوم فقهی دو اصطلاح «بیماری» و «صحت»

آنچه در اینجا مورد نظر است مفهوم فقهی دو اصطلاح بیماری و صحت است که بر حسب هریک از این دو، شخص احکام خاصی را در ابواب مختلف فقه، از جمله «طلاق»، «وصیت» و «اقرار» پیدا می‌کند. در اصطلاح فقهی مریض کسی است که در «مرض موت» به سر می‌برد و مرض موت مرضی است که صاحب آن از انجام کارهای معمولی خود ناتوان باشد و غالباً در آن بیماری، خوف هلاک شخص برود و به مرگ بیمار منتهی شود. پس اگر مَرَضی باشد که در آن، بیمار همچون شخص سالم بتواند به امور زندگی خود پردازد یا به گونه‌ای باشد که غالباً بیمار از آن نجات یابد، مانند درد دندان، سردرد خفیف و امثال آن، حتی اگر منجر به مرگ بیمار شود «مرض موت» شمرده نمی‌شود. همچنین، اگر بیمار دچار مرضی مخوف و خطرناک باشد، لکن پس از بیماری بهبود یابد و بعد از آن بمیرد، آن بیماری «مرض موت» محسوب نمی‌شود، در مقابل «شخص سالم» به کسی گفته می‌شود که در مرض موت به سر نمی‌برد خواه اصلاً بیمار نباشد و خواه بیماری باشد که مرض او مرض موت نیست (نجفی، ۴۶۵/۲۸؛ مغنیه، الفقه، ۴۷۶؛ موسوعة جمال عبدالناصر، ۳۸۳۷/۲۲؛ ابن قدامه، ۸۴/۶). بعضی از حنفیه شخص سالمی را که حالت هلاک و مرگ بر او غلبه داشته باشد از نظر حکم، ملحق به مریض دانسته‌اند؛ مثل کسی که برای مبارزه و کارزار در میدان جنگ ظاهر شود و شروع به جنگ نماید یا کسی که محکوم به قصاص نفس یا رجم باشد و او را برای اجرای حکم ببرند؛ یا در کشتی باشد و امواج، کشتی را به تلاطم درآورد و در خوف غرق باشد (رستم‌باز، ۸۸۸). مالکیه علاوه بر موارد فوق زن حامله‌ای را که وارد هفت ماهگی شده باشد از نظر حکم، ملحق به مریض دانسته‌اند (الزحیلی، ۴۵۱/۵).

صاحب جواهر می‌گوید: مشهور فقهای امامیه حالات فوق را ملحق به مرض مخوف ندانسته‌اند؛ تنها ابن جنید این گونه حالات و امثال آن را که حالت مرگ در آنها غالب است ملحق به مرض موت دانسته است ولی دلیلی بر این قول وجود ندارد زیرا مراد از تعبیر روایات به «حَصَرَتْهُ الْوَفَاةُ» و «عند وفاته» حالت مرض است و قیاس «مُسْتَبْطِ الْعِلَّة» نزد ما امامیه حجت نیست و شاید ابن جنید قبل از رجوع از قول به قیاس این قول را اختیار کرده باشد. تنها در مورد زن حامله از شیخ طوسی نقل شده است که در حال وضع حمل

هرگاه خونریزی و درد داشته باشد ملحق به مریض می‌شود و بعضی از فقهاء به این قول تمایل نشان داده‌اند. صاحب جواهر می‌گوید: شاید در بعضی از حالات قول به الحاق بعید نباشد (نجفی، ۲۸/۴۶۴-۴۶۵).

تفاوت بعضی از اعمال در زمان صحت و بیماری

بر خلاف شخص سالم، مریض با اقدام به اموری چون طلاق یا اقرار، در معرض اتهام قرار می‌گیرد زیرا ممکن است برای ضرر رساندن به ورثه و محروم کردن همسر و یا سایر ورثه از میراث و یا ترجیح بعضی از ورثه بر بعضی دیگر، به این گونه امور اقدام کرده باشد، از این رو باید دید که شارع مقدس برای جلوگیری از این امر چه تدبیری اندیشیده است؟ در مورد طلاق با توجه به نصوص وارده (الحرالعالمی، ۱۵/۳۸۴-۳۸۸) و اجماع، اقدام احتیاطی شارع متفق علیّه و مسلّم است و امامیه به اتفاق گفته‌اند هرگاه مرد در مرض موت همسرش را طلاق دهد و تا مدت یک سال بعد بر اثر همان بیماری بمیرد مُطَلَّقه، در حکم همسر محسوب می‌شود و از او ارث می‌برد مگر اینکه در این مدت با مرد دیگری ازدواج کرده باشد؛ (طباطبائی، ۷/۳۴۴؛ نجفی، ۳۲/۱۵۲؛ محقق حلی، ۳/۵۹۱). چنانکه در ماده ۹۴۴ قانون مدنی آمده است: «اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد زوجه او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد».

منشأ اختلاف در حکم اقرار مریض

در این که آیا اقرار در مرض موت موجب تهمت است و اقرار را از اعتبار ساقط می‌کند یا نه؟ میان فقهاء اختلاف است زیرا از طرفی با وجود اینکه اقرار ماهیتاً خبر دادن از امری سابق است و خبر احتمال صدق و کذب دارد ولی اصل، در خبر مسلمان بر صدق است و در اقرار جانب صدق خبر بر جانب کذب آن غالب است بعلاوه بنای عقلاء بر حجّیت اقرار شخص به زیان خود قرار گرفته و شارع نیز این بنا را تأیید نموده است. حدیث نبوی «اقرارالعقلاء علی انفسهم جائز» اقرار عقلا به زیان خویش را نافذ شمرده و طریقی به سوی واقع قرار داده و حتّی عدالت مقرر را شرط صحت اقرار ندانسته است و این نفوذ اقرار عام بوده و شامل حال سلامت و بیماری مقرر می‌شود؛ زیرا عاقل

غالباً به آنچه که به ضرر اوست اقرار نمی‌کند؛ بنابراین مشخص می‌شود که برای فراغت ذمه خویش اقرار کرده است از این رو اقرار مریض قبول می‌شود تا ذمه مقرر مشغول نماند و مقرله از حق خود محروم نشود.

از طرف دیگر بعضی از فقها گفته‌اند: مریض در اقرار خود در مظان اتهام قرار دارد و با وجود تهمت، غلبه جانب صدق خبر از بین رفته و ظهور اقرار در صدق، ضعیف می‌شود و احتمال کذب خبر به انگیزه‌ای از انگیزه‌ها - مانند محرومیت ورثه از تمام یا قسمتی از حق خود و اختصاص آن حق بصورت تبرعی به غیر وارث یا ترجیح بعضی از ورثه بر بعضی دیگر به وسیله اقرار - تقویت می‌شود و بنابراین اقرار از این که طریق به سوی واقع باشد خارج می‌شود (بحرالعلوم، ۶۹/۳؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲ / کتاب اقرار).

جهت دیگر اختلاف در حکم اقرار مریض ناشی از این است که فقها به اتفاق گفته‌اند: در حال سلامت مقر، حق ورثه به مال مورث تعلق نمی‌گیرد و هرگونه دینی در ذمه خود مقرر ثابت می‌شود، ولی در باره شخص مریض اختلاف است بعضی گفته‌اند پیش از فوت مقر، ورثه او در مال مورث حقی ندارند، از اینرو اقرار مریض صحیح است و بعضی دیگر گفته‌اند: در مرض موت، حق ورثه به مال مورث تعلق می‌گیرد و اقرار در واقع اقرار در حق غیر است و باطل محسوب می‌شود (السرخسی، ۱۳/۱۸ و ۲۴؛ الکاسانی، ۲۲۴/۷؛ ابن قدامه، ۵/۲۱۴؛ جعفری لنگرودی، ۵۶۸/۱).

اقرار در حال صحت

تمام مذاهب اسلامی اتفاق دارند بر این که اقرار شخص سالم برای وارث و غیر وارث صحیح و از اصل مال مقرر نافذ است؛ به این معنی که شخص سالم حق دارد اقرار نماید که مثلاً فلان مبلغ به فلانی مدیون است و حتی اگر مبلغ مزبور تمام دارایی او را در بر گیرد ملزم به پرداخت آن می‌شود چرا که در حال صحت بطور قطع، حق ورثه به مال مورث تعلق نمی‌گیرد، بلکه دین در ذمه خود مقرر ثابت می‌شود. بنابراین اتهام و عدم اتهام در نفوذ یا عدم نفوذ اقرار شخص سالم، تأثیری ندارد و در هر دو صورت، اقرار از اصل مال، نافذ است چنانکه دیگر تصرفات مالی شخص سالم که معلق بر موت نباشد

مانند پرداخت دین، هبه و وقف نیز از اصل مال، نافذ و معتبر است (الزحیلی، ۶/۳۵؛ مغنیه، الفقه، ۴۷۶). تنها در مورد وصیت بنا به اجماع مذاهب اسلامی و نصوص متواتر (الحرالعالمی، ۱۳/۳۶۴-۳۷۰)، شخص اعم از سالم یا مریض با داشتن وارث، از وصیت به بیشتر از ثلث مال خود ممنوع است و نفوذ وصیت در مورد مازاد بر ثلث، منوط به اجازه ورثه خواهد بود (نجفی، ۲۶/۵۹-۶۴؛ مغنیه، الفقه، ۴۷۱ و ۴۷۷-۴۷۸).

۱- اقرار در حال مرض

۱- حکم اقرار مریض از نظر امامیه: صاحب جواهر می‌گوید: اقوال در این مسأله هفت قول است و بعضی تاده قول هم ذکر کرده‌اند (نجفی، ۳۵/۱۱۶). مشهور متأخرین امامیه از جمله علامه حلی، شهید اول و ثانی، محقق کرکی و صاحب جواهر گفته‌اند: اقرار مریض به دین یا عین برای وارث و غیر وارث در صورت متهم بودن مقرر، از ثلث مال نافذ و بیشتر از ثلث منوط به اجازه ورثه است و در صورت عدم اتهام، از اصل مال نافذ است اعم از اینکه ورثه اجازه بدهند یا ندهند در توضیح آن گفته‌اند: هرگاه قرائنی وجود داشته باشد که موجب ظن غالب به کذب مقرر باشد بطوری که عادتاً بعید باشد که مقرر استحقاق مقرّبه را داشته باشد؛ بلکه مریض به سببی از اسباب، بخواهد مقرّله را بر غیر او ترجیح دهد، در این صورت، اقرار مانند وصیت از ثلث نافذ است و هرگاه مریض در اقرار مبرا از اتهام باشد، بطوری که هیچ قرینه‌ای دال بر کذب در اقرار وجود نداشته باشد، در این صورت اقرار از اصل مال نافذ است، مثل اینکه بین مریض و مقرّله سابقاً معامله‌ای صورت گرفته باشد و مدیون بودن مقرر محتمل باشد (همان و محقق کرکی، ۹/۲۱۰).

البته این در صورتی است که حال مقرر از جهت اتهام و عدم اتهام مشخص باشد اما در صورت جهل و اختلاف بین مقرّله و وارث و ادعای وارث مبنی بر اینکه مقرر امین و ثقة نیست، اقوی این است که مدعی تهمت باید یثبته اقامه کند؛ زیرا اصل، عدم تهمت است. در غیراین صورت، منکر تهمت (مقرّله) سوگند یاد می‌کند و اقرار از اصل مال نافذ است و کافی است که مقرّله سوگند یاد کند که علم به تهمت ندارد و لازم نیست بر علم به عدم تهمت، سوگند یاد کند چرا که این کار، سوگند بر نفی فعل غیر محسوب می‌شود که صحیح نیست. همچنین مقرّله موظف نیست که بر استحقاق مقرّبه و سبب آن سوگند یاد

کند چرا که چنین چیزی در مباح بودن مُقَرَّبَه شرط نیست؛ بلکه مادام که به فساد سبب آگاهی ندارد می‌تواند مُقَرَّبَه را بگیرد (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲/ کتاب اقرار؛ شهید ثانی، ۳۸۷/۶). محمد جواد مغنیه می‌گوید: هرگاه مُقَرَّبَه با بینه ثابت کند که مالک آن چیزی است که مریض بدان اقرار کرده، اقرار از اصل مال نافذ است. در غیر این صورت وارث سوگند یاد می‌کند که نمی‌داند آن چیزی که مورث بدان اقرار کرده برای مُقَرَّبَه است آنگاه اقرار از ثلث مال نافذ است (مغنیه، الفقه، ۴۸۱-۴۸۲).

امامیه در این تفصیل نسبت به متهم و غیر متهم، به روایاتی همچون صحیح منصورین حازم از امام صادق (ع) استناد نموده‌اند که در آن آمده است: «از امام صادق (ع) سؤال کردم در باره مردی که وصیت می‌کند که برای بعضی از ورثه‌اش دینی بر عهده اوست. ایشان فرمودند: اگر میت مرضی و پسندیده باشد چیزی را که وصیت کرده به او اعطا کن» (الحرالعاملی، ۳۷۶/۱۳). شبیه این روایت خبر ابی ایوب از امام صادق (ع) است (همان، ۳۷۸). این دو روایت شبیه به هم، ناظر به وارث و شرط عدم اتهام اوست. روایت دیگری که در این رابطه وجود دارد خبر سابری از امام صادق (ع) است که ناظر به غیر وارث است. در این روایت، امام (ع) بین «مأمون» و «متهم» تفصیل قائل شده‌اند (همان، ۳۷۷). در صحیح حلبی از امام صادق (ع) آمده است: «مردی به دینی برای وارثی اقرار می‌کند (آیا جایز است؟) امام (ع) فرمودند هرگاه ثقة باشد جایز است (همان، ۳۷۸). در خبری دیگر حلبی از امام صادق (ع) سؤال می‌کند مردی در مرض موت به دینی برای وارثی اقرار می‌کند آیا این کار جایز است؟ فرمودند: بله، هرگاه ثقة باشد جایز است (همان).

از طرف دیگر، در صحیحہ اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) آمده است: از امام صادق (ع) درباره مردی که در حال بیماری به دینی برای وارثش اقرار نموده سؤال کردم فرمودند: هرگاه به کمتر از ثلث اقرار کرده باشد، جایز است (همان، ۳۷۷). فقها نظر به جمع این روایت با روایات پیشین که در صورت عدم اتهام، اقرار را از اصل مال، نافذ می‌دانست، این روایت را حمل بر حالت تهمت نموده و گفته‌اند: در صورت عدم اتهام که در روایات با تعبیری نظیر «مَرَضِيٌّ» «مأمون»، «مَصَدَّقٌ»، «مَلِيٌّ» و «ثَقَّةٌ» (همان، ۳۷۶-۳۷۹)، از آن یاد شده اقرار مریض از اصل مال نافذ است چه برای وارث و چه برای

غیر وارث (نجفی، ۸۰/۲۶).

قول دیگر امامیه در بارهٔ با اقرار مریض آن است که مطلقاً برای وارث و غیر وارث، با اتهام و بدون اتهام، اقرار از اصل مال نافذ است. صاحب جواهر می‌گوید: این قول بین اکثر متقدمین از جمله شیخ طوسی، ابن‌ادریس حلی و سایر کسانی که مُنَجَّزات (تصرفات غیر معلق بر موت) مریض را از اصل مال نافذ می‌دانند مشهور است (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲/ کتاب اقرار). شیخ طوسی در الخلاف می‌گوید: در آیه مبارکه «کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» (النساء/ ۱۳۵)، شهادت شخص به ضرر خود همان اقرار است و این جواز و نفوذ عام است و شامل تمام حالات و همهٔ افراد می‌شود و تخصیص این عموم نیاز به دلیل دارد (شیخ طوسی، ۳۶۸/۳).

بنا بر این قول، مریض مانند شخص سالم، در اقرار خود مطلقاً آزاد است و حق تصرف در تمام اموال خویش را دارد. دلیل این قول را عموم «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» و مقتضای حکمت دانسته‌اند؛ زیرا اگر بخواهد ذمهٔ خود را از حق بری نماید، راهی جز اقرار و خبر دادن از ثبوت آن حق بر ذمهٔ خود ندارد. اگر این اقرار قبول نشود، ذمه‌اش مشغول می‌ماند و مُقَرَّرْهُ از حق خود محروم می‌شود و هر دو موجب فساد است. لذا به مقتضای حکمت، باید قول مُقَرَّر را قبول کرد تا به مفسده منجر نشود.

جعفری لنگرودی می‌گوید (۵۶۸/۱): نظر قانون مدنی مطابق کلیات اهلیت اشخاص، بر همین قول است زیرا ثبوت حق وارث در مال مورث پیش از فوت او نیاز به تصریح قانونی دارد و چنین صراحتی در قانون وجود ندارد و اقدام احتیاطی به نفع ورثه بدون دستور قانونگذار مجوز ندارد. ولی حق این است که حکم اقرار مریض در قانون مدنی مسکوت است و در موارد وجود اختلاف فقهی و یا سکوت قانون مدنی، احکام این قانون محمول بر نظر مشهور است.

طرفداران قول مشهور این استدلال را در صورت انتفای تهمت، تمام و کامل دانسته و گفته‌اند: با وجود تهمت، ظاهر این است که مریض قصد اخبار به حق ندارد، بلکه قصد دارد که با اقرار خود ورثه را از تمام یا قسمتی از حقشان محروم نماید و تبرعاً آن را به غیروارث اختصاص دهد. از این رو چنین اقراری جاری مجرای وصیت است و تنها از ثلث مال او نافذ است و روایات مذکور را مؤید این مطلب دانسته‌اند (علامه حلی،

تذکره الفقهاء، ۲ / کتاب اقرار).

قول دیگر از ابن بابویه است که می‌گوید (ص ۱۶۵): اقرار مریض برای وارث بطور مطلق، با تهمت و بدون تهمت، از ثلث نافذ است و در این قول به صحیحہ اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) که قبلاً ذکر شد استناد نموده است.

قول دیگر در مورد اقرار مریض از ابن حمزه است که گفته (ص ۲۸۴): اقرار مریض برای غیر وارث، با تهمت و بدون تهمت، مطلقاً از اصل مال نافذ است. و برای وارث، در صورت تهمت از ثلث نافذ است. این اقوال همه مشروط به این است که بیماری به مرگ مقرر منتهی شود وگرنه در صورتی که بیمار بهبودی یابد، بدون اختلاف، اقرار از اصل مال نافذ است؛ اعم از اینکه متهم باشد یا خیر.

هرگاه مریض به دینی اقرار کند که تمامی ترکه را در بر می‌گیرد، سپس به عینی از اموال خود به نفع ثالث اقرار نماید، اقرار او به عین، مقدم است و نخست باید به آن عمل شود و اقرار بعدی در سایر ترکه، به قدری که محل دارد عملی خواهد شد. همچنین اگر اقرار به عینی کرده و سپس به نفع سایر ورثه به دینی اقرار کند که مستوعب ترکه باشد، اقرار به عین مقدم است (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۱/ ۲۷۸).

اقرار مریض به نکاح و موجبات عقوبات نافذ است. همچنین اگر به مهرالمثل یا کمتر از آن برای همسرش اقرار نماید صحیح است؛ ولی اگر به بیشتر از مهرالمثل یا مالی غیر از مهرالمثل برای همسرش اقرار نماید با تهمت از ثلث و بدون تهمت از اصل مال نافذ است (همان). در المغنی آمده است که: اقرار مریض به مهر المثل برای همسرش از نظر تمام مذاهب (اهل سنت) صحیح است و من مخالفی رانمی شناسم مگر شعبی که به این دلیل که اقرار برای وارث است آن را جایز ندانسته است (ابن قدامة، ۵/ ۲۱۴).

۲- حکم اقرار مریض از نظر مذاهب اربعه: از آنجا که اغلب مذاهب اهل سنت میان اقرار مریض برای وارث و غیروارث قائل به تفصیل شده‌اند در این جا به بیان اقرار مریض در دو قسم اقرار برای غیروارث و اقرار برای وارث، می‌پردازیم.

الف: اقرار مریض برای غیر وارث :

مذاهب اربعه اتفاق نموده‌اند که اقرار مریض برای غیر وارث از اصل مال نافذ است، اگر چه ورثه اجازه ندهند. یکی از دلایل آنان فتوای عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله بن

عمر است که گفته‌اند: «إذا أقر المريض بدین لاجنبی جاز ذلک من جمیع ترکته» و چون هیچیک از صحابه با آنان مخالفت نکرده است؛ این فتوا نوعی اجماع تلقی شده است. به علاوه شخص مریض در این اقرار متهم نیست، و اگر اقرارش صحیح به حساب نیاید و از تمام مال نافذ نباشد، مردم از ترس ضایع شدن اموالشان از معامله با او خودداری می‌نمایند و در نتیجه، راه تجارت و دین بر او بسته می‌شود و این موجب ضرر بزرگی به اوست. از این رو به منظور تلافی و جبران این ضرر، اقرار مریض برای غیروارث صحیح شمرده شده است. حنفیه برای نفوذ چنین اقراری به استحسان هم استناد کرده‌اند حتی اگر اقرار تمام مال را فرا گیرد. مبنای استحسان هم این است که قضای دین از نیازهای اصلی است که موجب فراغت ذمه میت و رفع حایل میان او و بهشت می‌شود و بر حق ورثه مقدم است. ولی بنابر قیاس، اقرارش جز از ثلث صحیح نیست؛ زیرا شرع تصرف او را محدود به ثلث مال نموده و دو ثلث دیگر متعلق حق ورثه است. در نتیجه تبرع او جز در ثلث مال، صحیح نیست ولی استحسان و روایت عبدالله بن عمر را بر قیاس، مقدم دانسته‌اند (ابن همام، ۳۶۳/۷؛ الکاسانی، ۲۲۴/۷).

ب: اقرار مریض برای وارث: حنفیه و حنابله گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث صحیح نیست و بقیه ورثه ملزم به آن نمی‌شوند، مگر اینکه وارث با یئنه شرعی دین را ثابت کند یا بقیه ورثه اجازه دهند یا مورث در حضور قاضی، دین را از وارث دریافت کرده باشد و بعداً بدان اقرار نماید. دلیل آنان این است که مریض در این اقرار، متهم به ترجیح بعضی از ورثه بر بعضی دیگر است و اقرار در حکم شهادت علیه خویش است و شهادت با تهمت رد می‌شود. به علاوه، در مرض موت، حق ورثه به مال مورث تعلق می‌گیرد و اقرار در واقع، اقرار در حق غیر محسوب می‌شود که باطل است. به همین دلیل مریض از تبرع و بخشش بر وارث منع شده است و نیز به دلیل فتوای عمر بن خطاب و فرزندش عبدالله که گفته‌اند: «إذا أقر المريض لوارثه لم یجز» و چون خلاف این از غیر این دو از دیگر اصحاب روایت نشده است مسأله در حکم اجماع است. دلیل دیگر اینکه وصیت برای وارث جایز نیست، پس به طریق اولی اقرار برای وارث نیز جایز نیست. اگر اقرار جایز باشد، بطلان وصیت بی‌اثر می‌شود چراکه مورث از وصیت به اقرار تمایل پیدا می‌کند. به علاوه اگر وصیت جایز بود موجب از بین رفتن ثلث مال می‌شد در صورتی که

اگر اقرار جایز باشد تمام مال از بین می‌رود. پس ابطال اقرار به طریق اولی، ابطال وصیت نیز هست. در صورت تصدیق مقر توسط بقیه ورثه اقرار برای وارث مُقَرَّرَه صحیح است. زیرا آنچه که مانع صحت اقرار است تعلق حق ورثه به مال مریض می‌باشد از این رو وقتی ورثه مُقَرَّرَه را تصدیق کنند مانع زایل می‌شود (السرخسی، ۱۸/۱۳ و ۲۴؛ ابن قدامه، ۲۱۴/۵).

حنفیه تصریح کرده‌اند: هرگاه مریض مالی را برای یکی از ورثه اقرار نماید و پس از آن، از بیماری بهبود یابد اقرارش معتبر است؛ زیرا پس از بهبودی مشخص می‌شود که مریض مرض موت نبوده و حق ورثه به آن مال تعلق نگرفته است (رستم‌باز، ۸۸۹).

مالکیه گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث بدون تهمت، صحیح است؛ ولی هرگاه متهم باشد صحیح نیست. مثل اینکه کسی یک دختر و یک پسر عمو داشته باشد و برای دخترش اقرار نماید که در این صورت، نظر به اتهام، اقرارش قبول نمی‌شود؛ زیرا مقر، به محروم کردن عصبه (پسر عمو) از سهم ارث خود متهم می‌شود بر خلاف اینکه برای پسر عموی اقرار نماید که در این صورت اقرارش قبول می‌شود چراکه متهم به محروم کردن دختر و بخشش به پسر عموی نیست (الدسوقی، ۳/۳۵۸). ابن قدامه می‌گوید (۲۱۴/۵): معتبر دانستن خود تهمت ممکن نیست پس واجب است مظنه و احتمال تهمت را معتبر دانست و مَظَانَّ تَهْمَت، همان ارث است.

شافعیه در قول راجح گفته‌اند: اقرار مریض برای وارث صحیح است، زیرا کسی که در زمان سلامت اقرارش برای وارث صحیح باشد در زمان مرض موت نیز اقرارش برای وارث صحیح است. اگرچه بقیه ورثه مورث را تکذیب نمایند، چراکه ظاهر این است که مقر در اقرارش محق بوده و متهم نیست. او به حالتی مبتلا شده که دروغگو نیز در آن حالت راست می‌گوید و فاجر در آن حالت توبه می‌کند. قول دیگر این است که اقرار مریض برای وارث صحیح نیست، زیرا او متهم به محروم کردن بعضی از ورثه می‌شود. شافعیه افزوده‌اند که محل اختلاف در صحت و عدم صحت اقرار است؛ اما اگر قصد محروم کردن سایر ورثه را داشته باشد، شکی نیست که چنین اقراری حرام است، همچنانکه مُقَرَّرَه برای مُقَرَّرَه حرام است (الخطیب الشربینی، ۲/۲۴۰؛ فیروزآبادی، شیرازی، ۳۴۴/۲).

منشأ اختلاف بین حنفیه و شافعیه در این است که شافعیه گفته‌اند: هرگاه فعلی مطابق ظاهر شرع باشد به صحت آن حکم می‌شود و تهمت در احکام اعتباری ندارد؛ زیرا احکام پیرو اسباب ظاهر هستند نه معانی باطنی. ولی ابوحنیفه گفته است: هر فعلی که امکان تهمت در آن وجود داشته باشد حکم به فساد آن می‌شود؛ زیرا دلیل صحت و فساد (تهمت و عدم تهمت) تعارض می‌کنند (الزحیلی، ۶/۶۳۷).

شیخ طوسی در الخلاف (۳۶۸/۳ - ۳۶۹) می‌گوید: برای ما امامیه و نیز شافعیه که اقرار مریض را برای وارث و غیروارث صحیح می‌دانیم دیگر فرقی نمی‌کند که مُقَرَّرَه در زمان اقرار، وارث باشد یا در زمان مرگ مقرر؛ در هر صورت، اقرار صحیح است ولی تمام کسانی که اقرار مریض برای وارث را صحیح نمی‌دانند گفته‌اند: ملاک عدم صحت اقرار، وارث بودن در هنگام مرگ مقرر است نه هنگام اقرار و عثمان البتی گفته است: ملاک زمان اقرار است. ابن قدامه حنبلی در المغنی (۵/۲۱۵) می‌گوید: ملاک صحت این است که در حین اقرار وارث نباشد، زیرا مقرر در اقرارش نباید متهم باشد و اگر مُقَرَّرَه در زمان اقرار، وارث نباشد، اقرار خالی از تهمت واقع شده است و صحیح است و چیزی که آنرا ساقط کند وجود ندارد ولو اینکه مُقَرَّرَه در هنگام مرگ مقرر، وارث محسوب شود. برعکس، اگر برای وارث اقرار کند، اقرار به خاطر تهمت، باطل است و در نتیجه بعد از آن صحیح نخواهد بود ولو اینکه مُقَرَّرَه هنگام مرگ مقرر وارث نباشد. بنابراین، اگر کسی پسری داشته باشد و برای برادرش اقرار نماید سپس پسرش بمیرد و بعد از او مقرر از دنیا برود، اقرارش صحیح است، درست است که برادر هنگام مرگ مقرر، وارث محسوب می‌شود، ولی او هنگام اقرار، وارث نبوده است و ملاک عدم نفوذ اقرار برای وارث، وارث بودن در هنگام اقرار است. ولی ابوالخطاب ملاک را حین‌الموت دانسته است.

حنفیه گفته‌اند: ملاک، وارث نبودن در هنگام موت مقرر است از این رو در مثال فوق اقرار صحیح نیست؛ زیرا در هنگام مرگ مقرر، مُقَرَّرَه وارث محسوب می‌شود از نظر حنفیه اگر در زمان اقرار، وارث نباشد، ولی در زمان مرگ مقرر بنا به سبب جدیدی که در هنگام اقرار موجود نبوده است وارث باشد، مُقَرَّرَه اجنبی محسوب می‌شود و اقرار برای او صحیح است مثل اینکه برای زن بیگانه‌ای اقرار نماید سپس با او ازدواج کند و بعد از آن از دنیا برود زیرا سبب میراث (عقد ازدواج) در زمان اقرار وجود نداشته و بعد از آن

حادث شده است (ابن نجیم، ۷/۲۵۴).

ابن قدامه (۵/۲۱۵-۵۱۶) می‌نویسد: بنا به قول قویتر در مذهب حنبلی، اگر مریض برای وارث و اجنبی اقرار نماید، اقرار در حق وارث باطل و در حق اجنبی صحیح است و احتمال دارد که در حق اجنبی نیز صحیح نباشد؛ همچنانکه اگر شهادتی بدهد که بعضی از موارد آن به خود او مربوط باشد در کل، باطل است مانند شهادت برای پسرش و اجنبی. ولی مقایسه اقرار با شهادت صحیح نیست؛ زیرا اقرار از بینه قوی‌تر است. به همین جهت، عدالت در مقرر شرط نیست؛ ولی ابوحنیفه گفته است: اگر برای اجنبی و وارث به دین ناشی از شرکت اقرار کند و اجنبی به مشارکت اعتراف نماید، اقرار برای هر دو صحیح است لکن اگر اجنبی مشارکت در دین را انکار نماید، اقرار تنها برای خود اجنبی صحیح است.

ج: اقرار مریض به استیفای دین خود

نظر مشهور امامیه همان قول به تفصیل است که در صورت اتهام مریض، اقرار او از ثلث مال و در صورت عدم اتهام از اصل مال نافذ است (نجفی، ۳۵/۱۱۶؛ محقق کرکی، ۹/۲۱۰). بنا بر قول راجح شافعی که اقرار مریض را بطور مطلق چه برای وارث و چه غیر وارث صحیح دانسته‌اند اقرار مریض به استیفای دین خود چه از وارث و چه از غیر وارث نافذ است (الخطیب الشربینی، ۲/۲۴۰) مالکیه گفته‌اند: مریض اگر به استیفای دین خود از غیر وارث اقرار نماید، متهم نیست و اقرارش جایز است ولی اگر به استیفا و دریافت دین از وارث اقرار نماید و در اقرارش متهم باشد، نافذ نیست (مالک بن انس، ۵/۲۱۲).

حنفیه گفته‌اند: اقرار مریض به استیفای دین از وارث در حکم اقرار به دین برای وارث و در نتیجه باطل است ولی اقرار به استیفای دین از اجنبی اگر مربوط به دین زمان صحت باشد جایز است و اگر مربوط به زمان مرض موت باشد صحیح نیست؛ زیرا حق طلبکاران به مال مریض تعلق می‌گیرد و اقرارش، اقرار در حق غیر محسوب می‌شود (الکاسانی، ۷/۲۲۶-۲۲۷؛ السرخسی، ۱۸/۳۱).

د: اقرار مریض به وارث

علامه حلی می‌گوید: در اقرار مریض به وارث بنا بر اقرب اتهام و عدم اتهام مقرر معتبر است. از نظر فخرالمحققین وجه قُرب این است که اقرار به وارث متضمن اقرار به مال است؛ از این رو، هرگاه اقرار کننده در اقرارش متهم باشد، مقتضی موجود است و حکم ثابت می‌شود. وجه مقابل این است که اقرار به وارث، اقرار به نَسَب است و مال بِالْعَرَض تابع نسب است (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۱/۲۷۶؛ فخرالمحققین، ۲/۴۲۹ - ۴۳۰). حنابله گفته‌اند: اقرار مریض به وارث مطابق یکی از دو روایت در مذهب، صحیح است و مطابق روایت دیگر، صحیح نیست زیرا اقرار به ارث برای وارث می‌باشد؛ پس شبیه اقرار به مال برای وارث است که صحیح نیست ولی قول اول صحیح‌تر است چرا که مُقَرَّرَه هنگام اقرار، وارث نیست و به واسطه خود اقرار، وارث محسوب می‌گردد. پس همان‌طور که اگر وارث نمی‌شد، اقرار برای او صحیح بود، حال که به واسطه اقرار، وارث می‌شود، باز اقرار صحیح است. می‌توان مسأله را از مصادیق موردی دانست که کسی برای غیروارث اقرار نماید و سپس مُقَرَّرَه وارث شود. پس هر کس که ملاک بطلان اقرار مال برای وارث را وارث بودن حین الاقرار بداند در اینجا نیز اقرار را صحیح می‌داند و کسی که ملاک را حین الموت بداند در اینجا نیز اقرار را باطل می‌داند (ابن‌قدامة، ۲۱۶/۵).

تنبیه: آیا پرداخت دین زمان صحت، بر دین زمان بیماری مقدم می‌شود؟

امامیه و شافعیه و حنابله و مالکیه گفته‌اند: اگر کسی در زمان صحت به دینی برای شخصی اقرار نماید و در زمان بیماری به دین برای دیگری اقرار نماید، هر دو دین یکسان است و دین صحت بر دین مرض مقدم نمی‌شود زیرا هر دو از حقوقی هستند که پرداخت آنها از اصل مال واجب است و هر دو اقرار از شخص کامل و دارای اهلیت صادر شده است و اقرار موجب ظهور حق می‌شود چرا که جانب صدق بر جانب کذب رجحان دارد حتی می‌توان گفت انگیزه صدق مریض قوی‌تر از شخص سالم است. زیرا بیماری سبب پرهیز از معاصی و توبه کردن از آنچه در گذشته انجام گرفته و جبران کوتاهی در گذشته می‌شود. بعلاوه مطابق آیه مبارکه «من بعد وصیة یوصی بها او دین»

(النساء / ۱۱) ارث، بعد از پرداخت وصیت و دین، بین ورثه تقسیم می شود و فرقی بین دین صحت و مرض وجود ندارد و از این رو اگر مال مریض گنجایش هر دو دین را داشت، هر دو پرداخت می شوند و اگر کمتر بود، مال به نسبت دو دین تقسیم می گردد (ابن ادریس، «کتاب اقرار» به نقل از مروارید، ۲۷۲/۱۲-۲۸۳؛ الخطیب الشربینی، ۲/۲۴۰؛ ابن قدامه، ۵/۲۱۳).

حنفیه گفته اند: دین زمان صحت و آنچه در زمان بیماری به سبب مشخص، بر مریض لازم شده باشد و تبرعی نباشد، مثل اینکه در زمان بیماری مالی را قرض گرفته باشد یا کالایی را به مبلغ معینی خریده باشد و شهود گرفتن قرض یا خرید کالا را مشاهده کرده باشند، بر دینی که در حال بیماری به آن اقرار نموده مقدم می شود. دلیل آن این است که اقراری که موجب ابطال حق غیر باشد حجت نیست و اقرار مریض موجب ابطال حق غیر است؛ چرا که حق طلبکاران در زمان صحت، به مال مریض تعلق گرفته است و علت اینکه دیون «معروف السبب» در حال بیماری، بر «غیر معروف» مقدم می شود این است که در ثبوت آن تهمتی وجود ندارد؛ زیرا چیزی که مشاهده شده است رد نمی شود. لذا حنفیه گفته اند: هرگاه دیون صحت و دیون معروف السبب پرداخت شود و مالی زیاد بیاید، آن زیادی صرف پرداخت دین زمان بیماری می شود؛ زیرا اقرار، فی ذاته صحیح است لکن در حق طلبکاران زمان صحت نافذ نیست از این رو پس از آنکه دین طلبکاران زمان صحت پرداخت شد صحت اقرار ظاهر می شود. ولی اگر در زمان صحت دینی بر عهده مریض نباشد، آنچه در حال بیماری به آن اقرار کرده نافذ است زیرا اقرارش متضمن ابطال حق غیر نیست و مُقَرَّرٌ بر ورثه اولویت دارد به این دلیل که پرداخت دین بر حقوق ورثه مقدم است (الزحیلی، ۶/۶۳۸؛ الکاسانی، ۷/۲۲۵). ولی ابن ابی لیلی دین صحت و مرض را مساوی می داند، به این دلیل که اقرار از جنس تجارت است و مرض موجب حجر از «تبرع» می شود نه حجر از «تجارت» لذا تبرع، از ثلث و اقرار در جمیع مال معتبر است. بعلاوه در حال بیماری، رجحان صدق بر کذب بیشتر است و در نتیجه طلبکاران صحت و مرض باهم شریک می شوند (السرخسی، ۱۸/۲۵).

منشأ اختلاف بین حنفیه و دیگر مذاهب این است که دیگر مذاهب گفته اند: اقرار در زمان صحت و در حال بیماری در استحقاق طلبکاران از ترکه یکسان است؛ زیرا اقرار در

هر دو حالت صحت و بیماری مشروع است و تهمت در احکام معتبر نیست. ولی حنفیه گفته‌اند: اقرار در زمان صحت، از این جهت که در حال آزادی مطلق در تصرف صورت گرفته، قوی‌تر از اقراری است که در حال بیماری و حجر و ممنوعیت از تبرعات صورت گرفته است. لذا مریض از این جهت که شرع، قدرت تبرع و بخشش را از او سلب کرده در اقرارش متهم است، چرا که احتمال دارد به خاطر ممنوعیت از تبرع، بر خلاف واقع، به اقرار روی آورد و همان تبرع را در قالب اقرار انجام دهد تا عمل خود را صحیح جلوه دهد (الزنجانی، ۱۰۲).

جمع‌بندی و نتیجه

هرچند اقرار دلیلی قوی بر ثبوت مُقَرَّبَه در ذمه مقرر است و اقرارکننده به مفاد اقرار خود ملزم می‌شود؛ ولی در مورد مریض به مقتضای جمع بین روایات باید میان اقرار متهم و غیرمتهم تفصیل داد به این معنی که اقرار مریض در صورت تهمت مانند وصیت، در مازاد از ثلث مال مقرر نافذ نیست زیرا تهمت به ظهور اقرار در صدق، اخلال وارد می‌کند و چنانکه امامیه و شافعیه گفته‌اند؛ آیات و روایات در این حکم بین اقرار برای وارث و غیروارث و نیز بین اقرار به دین زمان صحت و دین زمان بیماری فرقی قائل نشده‌اند و اگر روایات دال بر تفصیل بین متهم و غیرمتهم نبود قول مشهور متقدمین مبنی بر نفوذ اقرار مریض از اصل مال بعید نبود.

کتابشناسی

قرآن کریم.

ابن‌ادریس حلی، محمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، به نقل از مروارید، علی اصغر، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۱۲، بیروت، مؤسسه فقه‌الشیعه، ۱۴۱۰ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، شیخ صدوق، المقنع فی الفقه، به نقل از محقق کرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.

ابن حمزه، ابوجعفر محمد بن علی، الوسيله الی نیل الفضیله، قم، انتشارات کتابخانه آیه‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.

ابن‌قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی علی مختصر عمر بن حسین بن احمد الخرقی، بیروت،

عالم الكتب، بی تا.

ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم، *البحر الرائق*، بيروت، دارالمعرفة، ١٣١١ق.

ابن همام، كمال الدين محمد بن عبد الواحد، *فتح القدير على شرح الهداية*، بيروت، داراحياء التراث العربي، بی تا.

بحرالعلوم، سيد محمد، *بُلغة الفقيه*، تهران، مكتبة الصادق، ١٤٠٣ق/١٣٦٢/١٩٨٤م.

جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، *دانشنامه حقوقی*، تهران، امیرکبیر، ١٣٧٦.

الحراعلامی، محمد بن الحسن، *وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*: بيروت، داراحياء التراث العربي، بی تا.

حلی علامه، حسن بن يوسف، *تذكرة الفقهاء*، چاپ سنگی، ج ٢، کتاب اقرار، بی تا.

همو، *قواعد الاحکام*، چاپ سنگی، ج ١، قم، منشورات الرضى، بی تا.

الخطيب الشربيني، محمد، *مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج*، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٧٤ق.

الدسوقي، مصطفى محمد عرفه، *حاشية الدسوقي على الشرح الكبير لابي البركات سيدى احمد الدردير*، بيروت، المكتبة التجارية، بی تا.

راغب اصفهاني، ابو القاسم حسين بن محمد، *المفردات فى غريب القرآن*، مصر، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٤ق.

رستم باز، سليم، *شرح المجله*، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤٠٦ق.

الرّحيلي، وهبة، *الفقه الاسلامي وادلته*، دمشق، دارالفكر، ١٤٠٩ق.

الزنجاني، شهاب الدين محمود بن احمد، *تخريج الفروع على الاصول*، مطبعة جامعة دمشق، ١٣٨٢ق/١٩٦٢م.

السرخسى، ابوبكر محمد بن احمد، *المبسوط*، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.

شهيد ثانی، زين الدين بن علی، *الروضة البهیة فى شرح اللمعة الدمشقية*، تحقيق سيد محمد كلانتر، قم، كتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی، بی تا.

شيخ صدوق، «ابن بابويه.

الطباطبائی، سيد علی، *رياض المسائل فى بيان الاحکام بالدلائل*، بيروت، دارالهادی، ١٤١٢ق/١٩٩٢م.

- الطريحي، شيخ فخرالدين، مجمع البحرين، بيروت، دار و مكتبة الهلال، ١٩٨٥ م.
- طوسى، شيخ محمد بن الحسن، الخلاف، قم، مؤسسة نشر اسلامى، ١٤١٥ ق.
- عظيمى، محمد، ادلة اثبات دعوى، تهران، انتشارات هادى، ١٣٧٢.
- فخرالمحققين، محمد بن حسن بن يوسف، ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد، قم، مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان، ١٣٨٩ ق.
- الفيروزآبادى الشيرازى، ابراهيم بن على، المهذب، اندونزى، شركة مكتبة احمد بن سعد، بى تا.
- الكاسانى، علاء الدين ابوبكر بن مسعود، بدايع الصنائع فى ترتيب الشرايع، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.
- كركى ← محقق كركى.
- القرافى، ابوالعباس احمد بن ادريس، انوار البروق فى انواء الفروق، بيروت، داراحياء الكتب العربية، ١٣٤٤ ق.
- مالك بن انس، المدونة الكبرى، بغداد، مكتبة المثنى، ١٩٧٠ م.
- المحقق الحلى، جعفر بن الحسن، شرايع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، تهران، انتشارات استقلال، ١٤٠٣ ق/ ١٩٨٢ م.
- المحقق الكركى، على بن الحسين، جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، ١٤٠٨ ق.
- مرواريد، على اصفر، سلسلة الينايع الفقهية، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، دارالاسلامية، ١٤١٠ ق.
- مغنية، محمد جواد، فقه الامام جعفر الصادق (ع)، بيروت، دارالجواد، ١٤٠٤ ق/ ١٩٨٤ م.
- همو، الفقه على المذاهب الخمسة، بيروت، ١٤٠٢ ق/ ١٩٨٢ م.
- موسوعة الفقه الاسلامى (موسوعة جمال عبدالناصر)، وزارت اوقاف كشور مصر، ١٤١١ ق/ ١٩٩٠ م.
- التجنى، محمد حسن، جواهر الكلام، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.